

عطش روح بلند مرا سیراب نمی‌کند. دانستم که در این دنیا چند صباحی بیشتر نیستم. دیر یا زود باید دست از جهان بشویم. آنگاه یقین کردم که جز حقیقت چیزی ارزش ندارد و جز خدا ثابت مطلق نیست. آنگاه حیفم آمد که به خاطر چند روز زندگی حق و حقیقت را زیر پا بگذارم و تسلیم ظلم و کفر و جهل و ترس شوم.

تصمیم گرفتم که جز خدا نپرستم و جز در مقابل حق و حقیقت تعظیم نکنم و در برابر هیچ قدرتی جز خدا تسلیم نشوم. روزگار بر من سخت گرفت و زمین و آسمان همچون دو سنگ آسیاب مرا زیر فشار خود خرد کرد، تقریباً همه عالم به دشمنی من برخاست و همه امیدها و آرزوها به کلی تاریک شد. بر سر دوراهی سخت حیات قرار گرفتم یا تسلیم ظلم و کفر شوم یا مرگ و نابودی را بپذیرم و چقدر برای من ساده و جذاب بود که بدون هیچ متنی بر خدا و هیچ انتظاری از او فقط به خاطر عشقش و احساس کمال و جمال و جلالش همه چیز خود را فدا کنم. نه فقط حیاتم را که امر ساده‌ایست بلکه همه چیزم را، همه کسانم را، همه دوستانم را، همه فرزندانم را همه چیزهایی را که با زحمت زیاد به وجود آورده‌ام، نامم را، نشانم را، آرزوهایم را، عشق و عرفانم را و همه وجودم را به مرگ و نیستی بسپارم.

و دست‌نوشته‌ای دیگر از دکتر در خوزستان:

«من حاضر نیستم که از خود دفاع کنم، بنابراین تهمت‌ها، دروغ‌ها، توطئه‌ها را جواب نخواهم داد و اصراری ندارم که نتیجه چه خواهد شد. هنگامی که من می‌بینم که علیه من تهمت‌ها، شایعه‌ها و دروغ‌ها گفته‌اند و به خورد جوانان بی‌گناه می‌دهند و می‌بینم که به خود من ظلم می‌کنند و مرتکب فساد، دروغ و تهمت می‌شوند، با منی که نماینده امامم، مورد اعتماد مردمم، سراسر زندگی‌ام را فداکاری و عشق و محبت تشکیل

تصمیم گرفتم که جز خدا نپرستم و جز در مقابل حق و حقیقت تعظیم نکنم و در برابر هیچ قدرتی جز خدا تسلیم نشوم. روزگار بر من سخت گرفت و زمین و آسمان همچون دو سنگ آسیاب مرا زیر فشار خود خرد کرد، تقریباً همه عالم به دشمنی من برخاست و همه امیدها و آرزوها به کلی تاریک شد.

برمی‌آمد، به دل می‌نخست.

در انتهای مراسم مهندس مهدی چمران نامه‌ها و دست‌نوشته‌هایی از برادر را برای دیگران قرائت کرد. مطلب آن چنان گویا است که ذکر آن نیازی به تفسیر ندارد. نامه اولی خطاب به حضرت امام(ره) بود، نامه‌ای که هیچگاه به خدمت ایشان فرستاده نشد و دکتر چمران از این دست نامه‌ها بسیار دارد:

«من آدمی نیستم که برای تعریف از خود نزد شما بیایم و حتی شناسید این امر به حدی از افراط برسد که از شدت محبت به دیدار شما نیایم، فقط بخوام که کار خوبی انجام دهم تا شما را خوشحال کنم. اکثر اوقات ابا دارم که حتی کارهای شده را شرح دهم، فقط خدا بداند کافیت. زندگی چیست؟ آیا خوردن و خوابیدن و نفس کشیدن آدمی را قانع می‌کند. خدایا تو مرا از همه چیز برخوردار کردی، از زن و فرزند، خانه و کاشانه، علم و صنعت، عرفان و معرفت بیش از پیش به من ارزانی داشتی؛ ولی احساس کردم که اینها زندگی نیست و

بنیاد فرهنگی شهید چمران پس از شهادت وی در سال ۱۳۶۱ کار خود را آغاز کرد. این بنیاد که هدف اصلی آن جمع‌آوری و نشر آثار دکتر مصطفی چمران بود در کنار این امر فعالیت دیگری را تا سال ۱۳۶۸ ادامه می‌داد. واحد عملی و نظامی این بنیاد فعالیت‌های مصطفی چمران را در این دو حوزه پیگیری می‌کرد.

اما دغدغه فعالیت فرهنگی این جمع آنان را به دنبال نشر افکار مردی رهنمون ساخت که ابعاد شخصیتی او جذابیت وی را دو چندان کرده است. از هر سو به مصطفی چمران بنگری حرفی برای گفتن دارد و این امر به هیچ وجه با گزاره‌گویی همراه نیست. تحصیل و تدریس در ایالات متحده، مبارزه در مصر و لبنان و حضور در جنگ ایران و عراق، بخشی از فعالیت‌های بزرگ مردی است که همچنان دوستانش زمانی که نام وی را بر زبان جاری می‌سازند برقی در چشمانشان نمایان می‌شود.

بنیاد فرهنگی شهید چمران آثار متعدد ایشان را به چاپ رسانده است آثاری چون: «لبنان»، «کردستان»، «خدا بود و دیگر هیچ»، «رقصی چنان میانه میدانم آرزوست»، «انسان و خدا»، «علی زیباترین سروده هستی»، «بینش‌ها و نیایش‌ها» و مقدمه‌ای که دکتر چمران بر دعای کمیل نگاشته است.

از پله‌ها بالا رفتن و پشت دری که کفش‌های جفت شده متعددی در کنار آن قرار داشتند ایستادم؛ در باز بود و من و دوستانم وارد مجموعه‌ای شدیم که همه به نماز ایستاده بودند و این فرصتی بود تا سیری در تصاویر قاب شده‌ای بیندازیم که خود حدیثی بود از رشادت و خاکساری در پیشگاه خداوند و روایتی از مجاهدان راه خدا.

پس از نماز مراسم دعایی برپا بود و جلسه قرائت قرآن و صوت آنان به واقع زیبا بود چون از سر صداقت و راستی

اشک دل‌های سوخته...

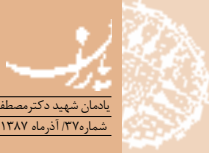
گزارشی از مناجات‌های ماهانه یاران

شهید چمران در بنیاد وی



درآمد

عصر یک روز گرم تابستان در شهریور ۱۳۸۶ به خیابان وصال شیرازی تهران وارد شدم. به دنبال ساختمان قدیمی می‌گشتم که سالهاست «بنیاد فرهنگی شهید چمران» در آن واقع شده است. پس از ملاقاتی کوتاه با دکتر چمران رئیس شورای شهر تهران، وی بنیاد فرهنگی شهید چمران را همچنان مأمون یاران قدیم دکتر چمران معرفی کرد و قرار بعدیمان چهارشنبه‌ای شد که پانزدهم ماه بود و وعده ملاقات (ستاد جنگهای نامنظم). آنان که سفر نکرده بودند می‌آمدند تا یاد کنند از گذشته و حسرت دوری از یارانی را در دل جای دهند که به مانند آب زلال پاک و بیریا بودند.



غضبیش، عشقش، آرزوهایش، خوایش، غمش، دردش همه، زیبایی و جمال و تجلی خدا بود. آیا این‌ها حمل بر غرور می‌شود. از غرور به خدا پناه می‌برم. بگذار این راز و نیاز هم همراه راز و نیازهای دیگر فقط برای من و خدای من مکتوم بماند. از لطف و زیبایی سخن می‌گویم؛ چون از لطف و زیبایی خوشم می‌آید. از عشق، از عرفان از درد از غم سخن می‌گویم حتی اگر در خودم بیابم به آن عاشقم به آن دلبندم، از آن لذت می‌برم، حتی اگر در وجودم باشد. خدایا این زیبایی‌ها را برای تسبیح تو برشمرم با کمال تواضع، به حدی که خاک پای انسان‌ها هستم، چه تواضعی که خود داستان‌ها دارد، چه داستانی، داستانی که شخصی ندیده و نشنیده است.»

چه کنم؟ سوزش درونی خویش را چگونه شرح دهم؟ چگونه

**اما دغدغه فعالیت فرهنگی این جمع
آنان را به دنبال نشر افکار مردی
رهنمون ساخت که ابعاد شخصیتی او
جذابیت وی را دو چندان کرده است. از
هر سو به مصطفی چمران بنگری حرفی
برای گفتن دارد و این امر به هیچ وجه با
گزافه‌گویی همراه نیست.**

این سوزش را با سرشک اشک تسکین بخشم. این جرقه‌های عشق و محبت که از آتش فشان وجودم برمی‌جهد، اینگونه ظهور می‌کند، از کنترل عقل و دلم خارج است. قرائت این دستنوشته‌ها با واکنش حضار مواجه بود. هر کس به فراخور حالش رویکرد متفاوتی به سخنان شهید چمران داشت.

سخنانی که از زبان برادر شنیده می‌شود. به هر ترتیب نیمه شب بود که از بنیاد فرهنگی شهید چمران دل‌کنده‌ام اما این مکان محملی شد برای قرار ملاقات جهت انجام مصاحبه با دوستانش، برخی از مصاحبه‌هایی که در این مجموعه از آن‌ها بهره جستیم. ■

قرار می‌دهد. عرفان است که در زیر شکنجه ستمگران به آدمی استقامت می‌بخشد. عرفان است که قلب آدمی را باز می‌کند و شخص با آرامش خاطر به استقبال مرگ فرو می‌رود. عرفان است که غرور و تکبر و خودخواهی و مصلحت‌طلبی را از آدمی پاک می‌کند. عرفان است که علو طبع آدمی را به حدی بالا می‌برد که دنیا و مافیها در برابر انسان نابجز می‌شود. عرفان است که طاعت را به هر نوعی و به هر شکل در مذبحه ایمان به خدا قربانی می‌کند. عرفان است که جنگ‌های هفتاد و دو ملت را به خاطر خودخواهی‌ها و مصلحت‌طلبی‌ها که شروع می‌شود مختوم می‌نماید.»

مهدی چمران در آخر دست‌نوشته‌ای را قرائت میکند که در آن مصطفی چمران به عنوان یک بنده خدای را می‌ستاید:

روزی که چشم از جهان بریندم آرامشی تمام خواهد داشت. قلب مجروحم خواهد رست. آتش سسوزان درونم ساکت خواهد شد. به لقاء پروردگار نائل خواهم آمد. از این دنیا و مافیها خواهم رست؛ اما نگران دوستان و دیگرانم...

قلبی که زجر مورچه‌ای را نمی‌توانست تحمل کند، آزار دیگران رنجش می‌داد، هر زجر و محنتی را به خود می‌خرید تا مگر انگشت کوچک کسی خراشی بر ندارد. یک دنیا صبر و تحمل و فداکاری بود. خود را وقف درد و غمی کرده بود، سپر بلا بود، چه شوق‌ها و چه ذوق‌هایی داشت. شوق او آن بود که فداکاریش را کسی نفهمد. درد درونش را کسی نداند خوبی‌هایش مخفی بماند و چه ذوقی؟! ذوق آن داشت که به دختری عشق بورزد که همه طردش کردند. به سایه درختی پناه برد که کسی به آن توجهی نمی‌کند. به نقطه‌ای برود که مرگ می‌بارد و خطر وجود دارد. همه می‌گریزند و او در تحمل مصائبش تنها است.

ذوق و فهم، ذوق تنهایی، ذوق در درونم، ذوق عشق و محبت، ذوق عرفان و ملکوت، ذوق زیبایی، وجود اشک، اشکی که عصاره جانم است. وجودم عشق، عشق سوزانی که جهانی را روشن کرده است. وجود شور و هیجان و محبت که روح بخش و حرکت دهنده بود. وجودی مملو از لطف و زیبایی و هنر و عرفان بود. وجودی که تجلی‌گاه صفات خدا بود. مهرش،

می‌دهد. با من این چنین می‌کنند وای به دیگران. من چگونه می‌توانم به آنها ایمان داشته باشم در حالی که شاهدم درباره خود من ظلم می‌کنند مرتکب گناهان کبیره می‌شوند و از هیچ تهمت و دروغ و کینه‌ای ابا ندارند. خدایا تو خواستی که انسان را در معرکه عشق و فداکاری بیازمایی. ابراهیم را گفتی که عزیزترین فرزندش را قربانی کند و او اسماعیل را به قربانگاه برد. حضرت ابراهیم از این امتحان سخت پیروز و رو سفید برآمد ولی اسماعیل هنوز نارس بود. زمانی دراز لازم داشت که این هدیه به درجه تکامل برسد و شایسته قربان شدن گردد.

زمان گذشت و تجارب روزگار ایسن قربانی مقدس را آماده عشق بازی‌ها و فداکاری‌ها کرد و این افتخار بر حسین تعلق گرفت. حسین(ع) وارث فداکاری ابراهیم و عشق بازی اسماعیل و مظهر همه از جان گذشتگان حق و حقیقت و شهدای انسانیت در این دوره دراز بود. خدایا تو خواستی که ما نیز در این معرکه حق و باطل قربانی دهیم و اخلاص خود را با کفن خونین به اثبات برسانیم. من مشتاقانه آماده جانبازی شدم تا در قربانگاه عشق، خود را فدا کنم. اما تو عزیزترین دوستان و نزدیکان و کسانم را به قربانی پذیرفتی و مرا در آتش اشتیاق منتظر گذاشتی.»

البته ما در این اشتیاق منتظر ماندیم چون او به شوق خودش رسید.

دکتر چمران در ادامه دست‌نوشته‌ای دیگر را قرائت کرد. دست‌نوشته‌ای که در آن تعریف عرفان از نگاه شهید شهید چمران بیان شده است:

«عرفان است که مس وجود را به کیمیا مبدل می‌کند. عرفان است که غم و درد را زیبا می‌کند. عرفان است که شهادت را مقدس می‌نماید. عرفان است که مصیبت‌ها را لذت بخش می‌کند. عرفان است که تنهایی را به وحدت خدایی می‌کشاند. عرفان است که سختی اعماق سکوت موسیقی حیات را می‌شنود. عرفان است که به هر ذره‌ای از وجود عاشق می‌شود، همه را تقدیس می‌کند. عرفان است که آدمی را به خدا متصل می‌کند، به ابدیت و ازلیت می‌رساند. عرفان است که خورشید را در یک دست و ماه را در دست دیگر انسان قرار می‌دهد. عرفان است که روح آدمی را مافوق جذبه‌های مادی حیات

